

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيّما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

بحث رسید به مقام سوّم.

قبل از اینکه این بحث را شروع کنیم یکی از برادران تقاضا کردند برای بیماری یک بار
سوره مبارکه حمد به قصد شفای آن بیمار محترم قرائت بفرمایید با یک صلوات.

مقام سوّم طرق احراز عدم ردع است. ما برای عدم ردع، اثبات عدم ردع و احراز عدم
ردع شارع در دو مقام نیاز داریم:

یکی اگر یادتان باشد قبلاً گفته شد بعضی از انظار این است که ما در حجّیت سیره کفایت
می‌کند برایمان همان عدم ردع، امضاء نمی‌خواهد. همین که سیره‌ای باشد و شارع آن
سیره را ردع نکرده باشد این یکفوی فی حجّيته. این یک نظر بود.

پس کسانی که قائل به آن مسلک هستند باید این عدم ردع را احراز کنند. این سؤال پیش
می‌آید که طرق احراز عدم ردع چیست؟ پس آنها نیاز دارند.

مورد دوم در همین طرقي که ما برای احراز امضاء می‌گفتیم، می‌گفتیم یکی از راه‌های
کشف امضاء عدم ردع است. پس بنابراین باز برای این راه نیاز داریم به اینکه خب خود
این عدم ردع را از کجا احراز کنیم تا عدم ردع برای ما کاشف از امضاء شود؟

پس به این بحث هم امضائیون نیاز دارند به حسب یک طریقتش، اگر از آن طریق
می‌خواهند امضاء را کشف کنند. هم کسانی که امضائی نیستند و می‌گویند خود عدم ردع
واقعی کفایت می‌کند، آنها هم باید باز برای اینکه عدم ردع را احراز کنند نیاز به این بحث
دارند.

حالا اینجا فرموده است: «يمكن إحصاء عدم الردع بطريقين: الطريق الأوّل: عدم
الوصول فی السیر» الراسخ» التي تعمّ بها البلوی»

راه اوّل راهی است که در خصوص اینطور سیره‌ها که اوّلاً خیلی ریشه دار و عمیق باشد و
ثانیاً همگانی باشد، حالا الاّ من؟؟؟ همگانی که می‌گوییم یعنی بیشتر مردم این سیره را
دارند.

در اینگونه موارد ما عدم ردع را می‌توانیم از این راه اوّلی که می‌گوییم کشف کنیم؛

راه اوّل این است که همین که در مقام اثبات ردعی به ما نرسد، یک نشانه‌ای از ردع به ما نرسد از همین کشف می‌کنیم که در ثبوت ردع نبود. عدم وصول در مقام اثبات در اینگونه سیره‌ها کشف می‌کند که در واقع هم از ناحیه شارع ردعی صادر نشده است.

چطور؟ چه ملازمه‌ای بین این دو است که اگر به ما نرسید معلوم می‌شود در واقع نیست؟ دو طریق برایش اینجا ذکر شده است:

طریق اوّل این است که؛ مقدّمه اولی این است که شارع اگر بخواهد چنین سیره‌ای را ردع کند که اوّلّاً عمیق است و ثانیّاً گسترده است، چنین سیره‌ای را اگر شارع بخواهد ردع کند آیا با یک حرف و دو حرف می‌تواند رد کند؟ اگر شما بخواهید فرهنگ جامعه را عوض کنید، یک شب بعد از نماز مغرب و عشاءتان در مسجدی که نماز می‌خوانید و بیست نفر هستند می‌گویید این کار درستی نیست!! با این می‌توانید فرهنگ جامعه را عوض کنید؟ اگر یک فرهنگ عمیق گسترده‌ای است با در گوش این گفتن و با در گوش آن گفتن و یک بار در این مجلس و یک بار در آن مجلس گفتن که این انجام نمی‌شود. این احتیاج دارد به اینکه بمباران از تبلیغات کنند، اینجا آنجا و... هزاران بار بگویند بعد هم ان قلت و قلت‌هایش را جواب بدهد، مشکلاتش را جواب بدهد؟؟؟؟

پس اوّلّاً ردع چنین سیره‌ای که گسترده و عمیق است، اینکه بخواهی این عادت را براندازی، این حجم وسیعی از تبلیغ، از سخن، از گفتن از ناحیه شارع لازم دارد.

مقدّمه دوّم این است که اگر شارع واقعاً اینچنین تبلیغ کرده باشد و همه را دارد بر می‌انگیزد که دست از این عادت و از این حرف و از این کار بردارید، قهراً لازمه قهری آن این است که یک بلبله و زمزمه‌ای در افکار مردم ایجاد می‌شود که هی سؤال می‌کنند، یک راه مخلص، آیا واقعاً اینطور است؟ اینچنین به گوش ما رسیده است، آیا واقعاً اینطور است؟ چطور است؟

پس یک حجم وسیعی از تبلیغات شارع و یک حجم وسیعی از سؤالات مردم، مجموعاً یک حجم وسیعی از سؤال و جواب درست می‌شود. لازمه وجود یک چنین حجم وسیعی از سؤالات و از جواب‌ها چیست؟ اینکه این در روایات و در تاریخ می‌ماند مواردی از این. جاهایی که اینچنین نبوده است احادیث و اخبارش مانده است، این چنین چیزی نمی‌شود نماند.

پس اگر به ما نرسید یک سیره‌ای اینچنین بود، لا فی الکتاب، و لا فی السنن و لا هیچ جای دیگر بر خلاف این چیزی که به ما نرسید، معلوم می‌شود که ردع واقعی وجود ندارد، چون این ردع خاصیتش، کیفیتش به گونه‌ای است که اگر باشد حجم فراوانی را از ناحیه شارع و حجم فراوانی را از ناحیه مردم که هی سؤال کرده اند این باید در آن اعصار به وجود آمده باشد و اگر آمده باشد لازمه قهری آن این است که مقداری از آن لااقل باقی مانده باشد و چون نمانده است معلوم می‌شود که ردعی در کار نبوده است.

س: از عموم و اطلاق یک دلیل هم کفایت نمی‌کند؟؟؟

ج: حالا به این کار نداریم، اگر عموم و اطلاق هم باشد باید فراوان باشد.

س: حاج آقا وظیفه شارع تغییر آن سیره است یا فقط؟؟؟

ج: حالا این بیان بر اساس این است که اگر بخواهد تغییر بدهد یا ردع کند ردع و تغییر بیش از این نیست. این بیان اوّل و راه اوّل است.

راه دوّم را همینجا بگویم بعد اینها را تطبیق کنیم.

راه دوّم این است که نه، لزومی ندارد به قول شما لزومی ندارد که شارع بیاید حجم وسیعی را بیان بفرماید. به قول مرحوم حاج آقا مصطفی -اصل این مطلب ابتدائاً از ایشان است- که شارع باید اعلام موقف بکند، اعلام موقف می‌کند نمی‌خواهد بر اندازد، براندازی برای شارع بما اُتّه حاکم است، یعنی حاکمیتش را؟؟؟ اما وقتی که دستش بسته است در حاکمیت و فقط می‌خواهد اعلام موقف خود را بکند که «من این را قبول ندارم» آنجا لازم نیست که حجم وسیعی باشد، دو بار هم بگوید من قبول ندارم بس است دیگر، به طرق عادی.

در بیان دوّم این را قبول می‌کنیم می‌گویم بله، در مقام اوّل روی آن مبنا صحبت می‌کنیم که اکثر اصولینی که کلماتشان به ما رسیده است آن مبنای اوّل را قبول دارند و می‌گویند: بله حجم ردع شارع باید متناسب با آن سیره‌ای باشد که می‌خواهد ردعش کند، اگر یک سیره راسخه گسترده است باید انبوهی از تبلیغات و گفته را بیان بفرماید.

راه دوّم این است که نه ما این حرف را قبول نداریم، آن بما اُتّه حاکم است، اما اگر بما اُتّه شارع و مقنّن است فقط موضع خودش را باید اعلام کند همین.

س: لازمه اش؟؟؟

ج: حالا

ولی راه دوّم این است که می‌گوید قبول داریم این را اما چون این موقفی که شارع می‌گوید که به طرق عادی موقف خود را اعلام می‌کند، کم کم که بین مردم منتشر می‌شود چون بر خلاف سنجیه و روششان است برای همه سؤال پیدا می‌شود، پس سؤالات فراوانی پیدا می‌شود، لازم نیست او زیاد بگوید اما همین که اعلام موقف خودش را کرد با یک بیان و دو بیان و سه بیان، از این طرف فوران سؤال می‌شود، از طرف مردم. وقتی از طرف مردم فوران سؤال شد قهراً باز باید بماند در تاریخ که مثلاً «سألْتُ ابا عبد الله عليه السلام أن كذا» «سألْتُ عن الرضا عليه السلام أن كذا» «سألْتُ عن موسى ابن جعفر...» «سألْتُ...» و این سألْتُ سألْتُها با هم ... و حال اینکه می‌بینیم خبری از این نیست.

پس اگر راه اوّل را بگویم خیلی سمبه پر زور می‌شود، از دو طرف دواعی بر کثرت وجود پیدا می‌کند هم از طرف شارع و هم از طرف مردم، این کثرت فراوان از هر دو طرف باعی می‌شود که شواهدی از او، مواردی از او مانده باشد. دوّمی زورش کمتر است؛ از طرف شارع لازم نیست زیاد گفته شده باشد اما چون چیزی است که مخالف سیره ناس است، سیره مردم است ... مثلاً اگر اینطور بود که مثلاً در تاریخ بود، در شرع این بود که اصلاً و ابداً زن حقّ نگاه به هیچ موضعی از مواضع مرد ندارد که نامحرمش است حتّی صورتش، هیچ کجا، نه دستش نه صورتش، نه گردنش نه موهای سرش هیچ کجا، پسر عموها و پسر عمه‌هایش را هم نمی‌تواند نگاه کند، مردم اجنبی اجنبی را هم نمی‌تواند نگاه کند، خب این یک مسأله‌ای بود که خلاف سیره مردم است، علاوه بر عسر و حرجی که برای آنها دارد این باید روایات پر می‌شد و دائماً می‌آمدند سؤال می‌کردند که آیا اینطور

است؟ اگر این را نمی‌بینیم معلوم می‌شود که این اندازه عادی که سر و گردن و موها و دست تا مچ و اینها است، اینها متعارف است پس این معلوم می‌شود که مورد نهی نبوده است و علماء هم معمولاً به همین استدلال می‌کنند برای اینکه این مقدار رؤیت نساء از بدن رجال اشکالی ندارد، یکی از دلایلشان همین است. که دلیل داریم نه اینکه برائت جاری کنیم، این سیره و عدم ردعش دلیل است.

خب پس این دو راه شد.

«**الطریق الأول: ...** إنّ عدم الوصول فی السیر [التي تعمّ بها البلوی] این عدم وصول در مقام اثبات «کاشف عن عدم الردع ثبوتاً» معلوم می‌شود شارع در مقام ثبوت ردع نفرموده و ردعی از او صادر نشده است «و يمكن بیان ذلك بتقریبين: **التقریب الأول:** ما ذكره بعض الاصولیین (که دو تا مقدمه دارد) من أنّ الردع عن كلّ سیر [المقابل للسکوت عنها] که ردع نقطه مقابل سکوت از سیره است، سکوت کرد یعنی ردع نکرده است، ردع کرد یعنی سکوت نکرده است، سکوت نکرده و واکنش نشان داده است، این معنای؟؟؟ این ردع «یتحدّد حجمه و مقداره و عمقه بمقدار أهمیة تلك السیر» تشخیص و تحدّد پیدا می‌کند حجم آن ردع که از شارع صادر می‌شود و عمق آن که چطور با استدلال، با حرف، با نصیحت و عمقش به مقدار اهمیّت آن سیره «و مدى ترکّزها و سعتها» به اندازه ترکّز آن سیره و رسوخ آن سیره و سعه و گستردگی آن در افراد و اشخاص. «فردع المعصوم علیه السلام عن عمل شخصی من قبل مکلف علی خلاف الموازين» ردع معصوم علیه السلام از عمل شخصی‌ای که این عمل شخصی از قبل یک مکلفی بر خلاف موازين صادر می‌شود این «يمكن أن لا يصل إلینا» یک نفر است و امام نهی فرموده است، این لزومی ندارد که به ما برسد. خب یک نفر است در یک گوشه، چه لزومی دارد به ما برسد؟ «إذ لیست كلّ واقعه واقعه لا بدّ و أن تصل إلینا؛ الا أنّ الردع عن تصرّف نوعی للجمهور فی مختلف الأحوال (مثل همین نظر کردن) لاّ فیه من تکرّره و ترکّزه لکی یناسب قول المردوع» باید این ردع در تکرّرش، اینکه هی مکرّر بیان بفرماید و روی آن به قول امروزی‌ها زوم بکند، دائماً اینجا و آنجا و آنجا بر روی این زوم کند و بگوید، این باید به گونه‌ای باشد که مناسب باشد با قوّت مردوع - آن سیره یا که می‌خواهد این را ردع کند- «و یؤثر أثره فی قلع جذوره» و این ردع تأثیر بگذارد در برکندن ریشه‌های آن مرتکز، آن مردوع (به مردوع بر می‌گردد).

این پس مقدّمه اوّل شد که مقدّمه اوّل چه شد؟ اینکه با تناسب چنین سیره باید شارع سرمایه گذاری کند، تکرّر، زیادی بیان، عمق بخشیدن به بیان و تفنّن در بیان، جور به جور بیان کردن این از طرف شارع است.

مقدّمه دوّم: این کار شارع یک لازمه‌ای پیدا می‌کند، لازمه اش چیست؟ اینکه دائماً مردم سؤال کنند، یک تذبذب و تزلزلی در مردم ایجاد می‌شود که آنها بیایند سؤال کنند.

«و مثله (مثل این ردع، ردع اینچینی) یولّد انتباهاً من المتشرّعة» تولید می‌سازد یک انتباه و آگاهی را از ناحیه متشرّعه در سؤال کردن از ائمه علیهم السلام «نتیجۃ البلبلی و التذبذب الذی یحصل بالردع فی البدای» که این انتباه از ناحیه متشرّعه نتیجه آن بلوی و تذبذب و دودلی‌هایی است که حاصل می‌شود به واسطه ردعی که از ناحیه شارع به گوش آنها رسیده است اوّل کار؛ «عجب از این هم نهی کرده است؟! یا مثلاً یکی دیگر می‌گوید: «پس ما بیرون هم که می‌خواهیم برویم باید دائماً چشم‌هایمان را ببندیم؟! خانه اقوام می‌رویم و پسر عمو و پسر عمه و ... اینها هم باید اصلاً سرمان را بالا نکنیم و دائماً

پایین باشد که چشمان نیافتد به سر آنها، صورت آنها، دست آنها، اینطور است؟! یک بلوایی ایجاد می‌شود در این.

«الَّذِي يَحْصُلُ بِالرَّدِّ فِي الْبَدَائِي» (البته عقلائی که متشّرعه هستند) «و هكذا ینعكس لا محال» فی الروایات و الآثار المنقول عنهم لتدلّ علی توضیح بطلان مضمون تلك السیر» و همچنین انعكاس پیدا می‌کند لا محال این سؤالات و جواب‌هایی که از ناحیه ائمه داده می‌شود در روایات و آثار که نقل می‌شود از ائمه علیهم السلام یا از آن مردم تا اینکه دلالت کند بر توضیح بطلان آن مضمونی که آن سیره بر اساس آن مضمون در جامعه رواج دارد. «بحیث یكون من البعید جداً بحساب الاحتمالات أن یخفی كلّ ذلك عنّا مع توقّر الدواعی لنقلها»

س: یعنی کبری را قبول کردند و صغری را بحث دارند دیگر؟؟؟ یعنی ردی که فقط اعلام موقف باشد چون لازمه اش که پرسش مردم باشد؟؟؟

ج: نه می‌گوید هر دو هست، این می‌گوید فقط اعلام موقف به درد نمی‌خورد، باید چه کنیم؟ باید حجم وسیعی مناسب با آن سیره انتشار بدهیم و بگوییم، این از یک ناحیه.

س:؟؟؟ می‌تواند ردع فقط اعلام موضع باشد این کبرویاً ممکن است درست باشد اما صغرایش نمی‌تواند درست باشد

ج: یعنی چه؟

س: به خاطر اینکه صغرایش لازمه اش باطل است؟؟؟ یعنی اتفاق نیافتاده است. می‌شود شارع؟؟؟

ج: نه، می‌گوید نمی‌شود. می‌گوید شارع اگر می‌خواهد سیره را ردع کند الا و لابد باید چه کند؟ ردع فراوان بکند. این مبنایش این است.

س: پس کبری را هم نمی‌پذیرد؟

ج: کبری را هم نمی‌پذیرد، می‌گوید او لازم است این کار را بکند، می‌گوید لازم است شارع این کار را بکند، این مقدّمه اولی، مقدّمه دوّم: این کار شارع یک لازمه‌ای دارد و لازمه آن این است که از طرف مردم هم زیاد سؤال بشود. خب از طرف مردم زیاد سؤال می‌شود و شارع هم خودش زیاد گفته است؛ یک حجم زیادی راجع به این مسأله و این سیره حرف است، وقتی یک حجم وسیعی هم از طرف شارع و هم از طرف مردم این حرف است قهراً در تاریخ و در روایات باید اینها بماند، حالا که نمانده است، هیچ چیز حتی یک روایت هم نمانده است پس این دلالت می‌کند بر اینکه ردع نشده است. به حساب احتمالات می‌گوییم عجب، چطور می‌شود هزاران بار شارع فرموده است در این 250 سال، هزارها بار مردم سؤال کرده اند و آن وقت هیچ کدام از این روایاتی که ابتدائاً آنها خودشان فرموده اند، یا در جواب و سخن سائلین فرموده اند و سؤال سائلین هیچ کدام اینها نه در تهذیب نه در کافی نه در من لا یحضر و نه در جاهای دیگر، هیچ کجا و هیچ کجا ذکر نشده است! می‌شود؟ به حسب حساب احتمالات چنین چیزی معقول نیست.

س:؟؟؟

ج: بله، همان «لو کان لیان» اینجا هم تطبیق می‌شود.

«کل ذلک مع توقّر الدواعی» با اینکه دواعی و انگیزه‌ها برای نقل آنها از ناحیه روات فراوان است، روایات دیگر که راجع به موضوعی است که کثیر الابتلاء نیست و قلیل الابتلاء هم هست، انقدر دواعی داشتند که اینها را نقل کنند، اینکه راجع به یک سیره ی مبتلابه همگان است نمی‌آیند نقل کنند؟!

«لکونها قضیه تأسیسی» چرا دواعی بر نقلش زیاد است؟ به خاطر اینکه این نقل‌ها و این گفته‌ها یک قضیه تأسیسی است بر خلاف سیره عقلاء، سیره عقلاء یک جور دیگر است، این را شارع دارد تأسیس می‌کند یعنی خودش ابداع می‌کند. در سیره‌های تأسیسی که بر خلاف سیره‌های عقلانی است «لأنّها قضیه تأسیسیه تغییریه» که می‌خواهد تغییر بدهد یک سیره‌ای که مردم دارند «مخالف» مع الوضع العام یک سیره‌ای است که مخالفت دارد با وضع عام مردم و کیفیت زندگی همگانی مردم. «الذی (آن وضع عامی که) کان سائداً و رائجاً»

خب «و هذا التقرب قد فرض فيه أنّ الردع عن السير الراسخ المركوز لا بدّ فيه من تکرّره» مقدّمه اولی. این تقریب این درش محفوظ است. «فیقال بأنّ الشارع لو کان مخالفاً لصدر منه الردع متکرّراً» چون این ??? در آن محفوظ است اینچنین گفته می‌شود که اگر شارع مخالف با این سیره است «لصدر منه الردع متکرّراً و لصار ذلک موجِباً» و هر آینه می‌گردد این صدور ردع متکرّر از طرف شارع موجب برای اتباع متشرّعه در سؤال کردن از ائمه علیهم السلام. «و لانعکس ذلک فی الأخبار» و اینها اگر اینچنین بود این باید در اخبار اینطور منعکس می‌شد «فعدم انعکاس ذلک دلیل علی عدم الردع»

س: ???

ج: بله گاهی می‌شود، البته اگر این موانع را بپذیریم. چرا؟ برای اینکه اگر واقعاً اینچنین بود نباید یکی از آنها باقی مانده باشد، اگر اینچنین است باید ده‌ها روایت که مستقیماً فرمودند یا مردم سؤال کردند و جواب دادند باید می‌ماند.

«أمّا علی القول» این موارد اینچنینی را باید توجّه کرد فلذا است که ما در روایات باید این نکته را توجّه داشته باشیم که گاهی یک روایت است که و لو سندش هم تمام باشد آقایان حمل بر استحباب گاهی می‌کنند، به دلیل همین جهت که می‌گویند اگر اینطور بود باید مکرّر می‌گفت، مکرّر نقل می‌شد و معلوم می‌شود که این امر الزامی نیست.

«أمّا علی القول بأنّ الردع عن السير حتی لو کانت راسخاً» اما اگر بگوییم سیره و لو راسخه باشد تکرر نمی‌خواهد، همین که شارع اعلام موقف بکند به یک بیان و دو بیان کفایت می‌کند. این دیگر این بیان و تقریب اوّل نمی‌آید. «أمّا علی القول بأنّ الردع عن السير» (حتی اگر آن سیره راسخه باشد) لا یلزم فيه التکرّر و أنّ الشارع إذا کان مخالفاً لها (و اگر شارع مخالف با آن سیره است) جاز له الإکتفاء برّدع واحد» یک ردع برایش کفایت می‌کند که ان شاء الله اینها اباحتش در آتیه خواهد آمد که آیا ردع یک کیفیت خاصی می‌خواهد؟ یک کمّیت خاصی می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ اباحتش بعداً می‌آید. اینها بحث‌های مهمّی است. بعضی‌ها هم مثل مرحوم حاج آقا مصطفی فرمودند که این حرفی که در اصول می‌گویند باید حجمش زیاد باشد خلط بین دو مقام است: مقام حاکمیت شارع و مقام شارعیّت شارع. در مقام حاکمیت شارع بله حاکم می‌خواهد یک کاری را در جامعه

پیاده کند، یک سقافتی را، یک فرهنگی را پیاده کند یا یک فرهنگی را براندازد، اینجا این حرف درست است. اما اگر در یک جایی شارع فقط می‌خواهد اعلام موقف کند و بگوید این را قبول نداریم و کاری از دست او غیر از این نمی‌آید اینجا لازم نیست مکرر بگوید، این مثل بقیه احکام است که چطور یک بار می‌گوید و دو بار می‌گوید، این هم همینطور است.

س:؟؟؟

ج: حالا این تقریب ثانی را که می‌گویم اشکالی اگر می‌خواهید بکنید آنجا بکنید، در تقریب ثانیه.

«أما على القول بأنّ الرع عن السيره...» این را که خواندیم. «جاز له الإكتفاء بردع واحد، فاستكشاف عدم الردع من عدم الوصول يحتاج» پس اینکه ما می‌خواهیم کشف کنیم یا پس کشف شدن عدم ردع از عدم وصول نیاز دارد «الی بیان مصادر زائد» نیاز دارد به بیان یک مقدّمه اضافی، در این صورت که «ستعرفها فی التقريب الثانی» به این بیانی که گفتند این بیان اینجا درست نیست، بخواهیم از عدم وصول چه چیزی را کشف کنیم؟ عدم ردع واقعی را کشف کنیم یک مقدّمه دیگری را لازم دارد.

«التقريب الثانی»

تقریب ثانی که خارجش را گفتیم، چه بود؟ این بود که درست است که برای اعلام موقف و ردع شارع لازم نیست خیلی حرف بزند ولی این یک حرفی است که به گوش هر کسی می‌خورد انگیزه در او ایجاد می‌شود که سؤال می‌کند: «عجب، واقعاً اینطور است؟!»

مثلاً اگر فرض کنیم اگر یک روایتی به گوش مردم بخورد که آب دهن را نباید قورت داد! همه می‌گویند: آب دهان را نباید قورت داد؟! یعنی حتماً باید بیرون بریزید، قورت نمی‌توانید بدهید. پدر همه دارد در می‌آید دیگر، این باعث می‌شود که همه سؤال کنند. اینجا می‌گوید بله یک دفعه نهی می‌کند، می‌گوید «لا تبلع مثلاً بزاعاً فمک» خب یک دفعه بگوید، خب این به گوش این و آن می‌رسد که امام صادق اینچنین فرمود، عجب! این می‌آید سؤال می‌کند، آن می‌آید سؤال می‌کند، اگر از شهرستان‌ها هستند کسی را می‌فرستند که سؤال کند، خیلی کار سختی است، بر خلاف دأب و روش است، آخر انسان بخواهد مواظب باشد که آب دهانش فرو نرود و برع نکند خیلی کار سختی است.

یا بگوید هیچ کس نباید با محارمش بیشتر از پنج کلمه صحبت کند، خیلی کار سختی است! همینطور که برخی فتاوا هست که زن اجنبیه با اجنبیه بیش از پنج کلمه نمی‌تواند صحبت کند. شهید ثانی یا شهید اوّل است که چنین فتوایی را نقل می‌کند. خیلی خب پنج کلمه، این یک چیزی است که اگر امام فرموده باشد بلبله‌ای در جامعه ایجاد می‌شود برای کسانی که متدین هستند و این قهراً دائماً سؤال می‌کنند که حالا چه کنیم؟ ایا دکتر هم رفتیم همین طور است؟ بخواهیم برویم یک نانی چیزی بخریم، خب او می‌گوید قیمتش انقدر است من می‌گویم ... همینطور مواظب باشم که پنج کلمه بیشتر نشود؟ و هکذا و هکذا، این یک بلبله ایجاد می‌شود پس لازمه اش این است که ...

پس بنابراین در تقریب ثانی می‌گوییم ما مقدمه اوّل را احتیاج نداریم و این اصلاً چیزی است که به دست هر کسی که می‌رسد سؤال برایش ایجاد می‌شود، سؤال که ایجاد شد قهراً جواب‌های زیادی داده می‌شود و این باید در روایات ما باقی بماند و حیث که نمانده

است پس معلوم می‌شود که نبوده است.

س: استاد این شارع که فرمودید امام صادق به بعد را قبول داریم اما زمان امام حسن و امام حسین اینها مرجع نبوده اند؟؟؟

ج: شارع را می‌گوییم، هر کجا شارع است می‌گوییم و آنها هم شارع هستند دیگر، هر چیزی که آن زمان شارع بوده است.

س: خب از آنها سؤال نمی‌پرسیدند، مراجعه به آنها نمی‌کردند.

ج: چرا نمی‌آمدند؟ شیعه‌ها که می‌آمدند؟ بلبله برای شیعه درست می‌شود، ما شیعه را می‌گوییم، مگر ما غیر از آنها را می‌گوییم؟ آنهاپی که متدین هستند، عقلانی که متدین هستند بلبله برایشان ایجاد می‌شود آنها می‌روند از امام حسن علیه السلام می‌پرسند، آنها می‌روند از امام حسین سلام الله علیه سؤال می‌کنند، یا از روات سؤال می‌کنند که شما بروید سؤال کنید. اینها را می‌گوییم. و اگر چنین چیزی باشد در عامه هم می‌روند از همان‌هایی که قبول دارند سؤال می‌کنند.

«التقریب الثانی: أنَّ الردع عن السير [الراسخ] المکوز [و إن قلنا بأنّه لا یلزم فیه التکرّر بل للشارع الاكتفاء بردع واحد أو ردعین فی إعلان موقفه المخالف] در اینکه موقف مخالف خود را اظهار بفرماید یکی دو مورد کفایت می‌کند. «و یكون ذلک حجّاً علیهم» و همین ردع واحد یا ردعین حجّت است بر عقلاء و بر آن سیره داران «فی ما إذا کان فی معرض الوصول الیه» در جایی که همان گفته واحد یا دو مورد در معرض وصول باشد. خب هر وقت روایتی در معرض وصول بود جای برائت جاری کردن و اینها نیست دیگر باید برویم فحص کنیم و به دست بیاوریم. «و واجداً لسانر ما یعتبر فی تحقیق الردع» اگر در معرض وصول به سوی آن سیره داران باشد و آن یک ردع واحد یا دو ردع واجد سایر چیزهایی که معتبر است در تحقق ردع باشد، هر چیزی که ما گفتیم در تحقق ردع معتبر است واجدش باشد، مثل اینکه یک خبر ثقه باشد یا آدم‌های ثقه‌ای باشد که دارند ردع می‌کنند یا اگر گفتیم ردع باید نص باشد و به اطلاق نمی‌شود، نه نص باشد. اگر گفتیم ردع به مفهوم و به دلالت‌های التزام و اینها نمی‌شود و باید به دلالت منطوقیه باشد آن وجود داشته باشد که بعداً اینها بحث خواهد شد. «إلاّ أنّ ذلک» اگرچه بگوییم تکرار نمی‌خواهد و همین یک بار و دوبار گفتن کفایت می‌کند «إلاّ أنّ ذلک یلزم عاداً أنّ تقع أسئله متعدّده من ناحیه المتشرّعه عندما یصل الیه الردع» وقتی ردع به آنها می‌رسد مثل همین مثال‌هایی که زدم ... «عجب روایت رسید که امام صادق فرموده است که حرام است آب دهان را بلع کنید!» «و لو لأجل الستیثاق و الاطمینان» سؤال فراوان می‌شود، و لو این آدمی که آمده است گفته است ثقه هستند اما برای استیثاق بیشتری پیدا کنند این موارد را می‌روند سؤال می‌کنند، تکرار می‌کنند که «آیا آقا شما اینطور فرمودید؟» «و لو لأجل الستیثاق (وثوق پیدا کردن و اطمینان پیدا کردن) بموقف الشارع بعد ما سمعوا أنّ الشارع خالف سیرتهم» وقتی شنیدند که شارع مخالفت با سیره آنها کرده است «فإنّ طبعه الأمر تقتضی حصول البلبه بینهم» یک بلوایی بینشان ایجاد می‌شود، که عجب اینچنین است؟! «عند وصول ذلک الردع الیه (الی اهل السیره) و یورث ذلک کثر السؤل» این وصول و این حصول بلبله نزد مردم موجب می‌شود کثرت سؤال و تکرار سؤال را لامحال «و لو وقع ذلک» این کثرت سؤال و اینها اگر واقع شده باشد «لانعکس فی الأخبار قهراً فعدم وصوله کاشف عن عدم تحقیقه» این بیان دوم.

در اینجا اگر دقت کرده باشید ما طبق مبنای اول دو چیز داریم که کثرت پیدا می‌کند:

یکی خود اینکه از طرف شارع کثرت بیان باشد، تکرر بیان باشد.

دو اینکه از طرف مردم فراوان باید سؤال باشد که این دومی مشترک است بین تقریب اول و تقریب دوم. از توجه به این جمع به دست می‌آید که ما اینجا سه تقریب می‌توانیم داشته باشیم نه دو تقریب؛

تقریب اول این است که وقتی بنا است شارع زیاد بگوید این ملازمه عرفیه و عادیه دارد با اینکه همین گفته‌های شارع بماند صرف نظر از اینکه مردم زیاد سؤال می‌کنند. خود این بنا است زیاد باشد دیگر. از طرف دیگر همین که سؤال هم باید زیاد باشد این هم اقتضاء می‌کند که باید این سؤالات بماند. یکی هم جمع بینهما است.

پس سه تقریب داریم: فرمایشات خود شارع بنفسه، سؤال مردم بنفسه، جمع بینهما این هم تقریب سوم است که این از هر دو اقوی است چون خیلی حجمش وسیع می‌شود.

پس بنابراین باید گفت طرق ثلاثه وجود دارد که دو موردش مبنی بر آن مبنا است که گفتیم از طرف شارع باید تکرر بشود و زیاد گفته بشود و خیلی بیان بکند، آن این است که پس خود فرمایشات آنها چون خیلی زیاد است و تکرر دارد باید بماند. دوم اینکه باید آن سؤالات بماند. سوم اینکه خود فرمایشات آنها و سؤالات و جواب‌ها باید بماند. پس سه طریق روی هم رفته می‌شود.

اما حالا این طریق قابل قبول است یا قابل قبول نیست؟

«مناقشه تقریب الثانی»

س: اشکال کنیم.

ج: بیست دقیقه به نماز مانده است، فقط حال ...

«مناقشه تقریب الثانی: هذا التقريب مبنیُّ علی أنَّ الردع حتی إذا کان مرّاً أو مرتین یُلازم عادّاً وقوع کثر السؤل من ناحیة المتشرّع و هو ممنوع؛ فإنَّ الردع إذا کان فی معرض الوصول الی المتشرّع كما هو المفروض فی هذا التقريب أيضاً فلماذا لم یقبله المتشرّع؟»

جواب: جواب این است که شما گفتید اگر یک موضوع یک سیره‌ای باشد راسخه و واسعه و وسیعه اگر امام علیه السلام او را ردع بفرماید و لو مکرر نفرموده است، یکی دو بار به طرق عادی فرموده است و به طرق عادی به دست مردم می‌رسد، چرا می‌فرمایید که ملازمه دارد با کثرت سؤال؟ با کثرت جواب؟ خب وقتی که خودش از امام شنید یا از یک ثقه‌ای شنید که بله شارع و امام از این روش خوشش نمی‌آید و ردع فرموده است، فرموده است کار درستی نیست، خب چرا برویم سؤال کنیم؟ خب می‌فرماید که امام فرموده است دیگر، این ملازمه اینچنینی ندارد، حالا مثلاً فرض کنید که حجاب را اینطور رعایت نمی‌کردند، بعد گفت که امام صادق فرموده است زن‌ها باید بدن خود را بپوشانند، چه بلبله‌ای ایجاد می‌شود؟ خب فرض کنید که بر خلاف روششان بوده است، می‌گوید نظر دین این است، چه ملازمه‌ای بین این دو است که شما می‌گویید یک بلبله عجیبی ایجاد

می‌شود که باید کثرت سؤال کنند و کثرت سؤال انقدر است که باید در تاریخ بماند. هیچ ملازمه‌ای ما بین این دو نمی‌بینیم.

خب این توجّه می‌فرماید که اگر این مناقشه تقریب ثانی به این شکل بیان کنید این مناقشه تقریب اوّل را هم بنیادش را خراب می‌کند دیگر، چون هم مقدّمه اولی را زدید و هم مقدّمه ثانیه را زده اید، می‌خواهد لابد اینکه فقط گفته است در تقریب ثانیه برای اینکه فقط آن را ... اما اشکالش این است که اگر این را قبول کردیم مقدّمه ثانیه هم ممکن است رد کنیم، یعنی تقریب اوّل دو جواب می‌شود داد: یک جواب این است که جواب مبنایی است، ما این را قبول نداریم که تکرار باید داشته باشد، این جواب مبنایی است. از آن هم صرف نظر کنیم می‌گوییم این ملازمه بین کثرت گفته آنها و کثرت جواب را قبول نداریم، خب قبول می‌کنند دیگر چه لزومی دارد که بروند کثرت سؤال کنند.

س: ???

ج: نه، این حرف این است که مردم دائماً باید سؤال کنند، این چه لزومی دارد؟ خب عمل می‌کنند، چرا سؤال کنند؟ حالا یک جا هم ممکن است سؤال کنند اما چه ملازمه‌ای است که بگوییم الاّ و لابد باید سؤال می‌کردند؟ خب مردم متدین هستند و می‌گویند فرموده است خیلی خب.

س: یعنی اصلاً به نوعی شک می‌کنند در این قضیه.

ج: چرا شک می‌کنند؟ آدم ثقه است که می‌آید می‌گوید؟

س: خب ثقه باشد، ثقه ممکن است اشتباه کند.

ج: پس جاهای دیگر هم ممکن است اشتباه کند، حرف این است که آدم ثقه‌ای است.

س: ???

ج: بله ولی وقتی آدم ثقه می‌گوید، حالا دو نفر ثقه آمدند گفتند، هم محمد ابن مسلم آمد گفت و هم زراره آمد گفت، دیگر چه لزومی دارد که برود سؤال کند؟

س: استاد ببخشید این مقام دوّم یک اشکالی دارد و آن اینکه این کثرت سؤال با اعلام موقف شارع که تلازم دارد.

ج: ندارد.

س: ???

ج: الان می‌خوانیم معلوم می‌شود.

«هذا التقريب مبنیّ علی أنّ الردع حتی إذا کان مرّاً أو مرتین یُلازم عادّ وقوع کثر السّؤال من ناحیّ المتشرّعیّ و هو ممنوع؛» این ملازمه ممنوع است «فإنّ الردع إذا کان فی معرض الوصول الی المتشرّعیّ كما هو المفروض فی هذا التقريب أيضاً فلماذا لم یقبله المتشرّعیّ» چرا متشرّعه قبول نکنند؟ «و لم یقنعوا به؟!» و قانع به آن گفتار و آن ردع و بیان شارع نشود؟ ضمیر به آن ردع بر می‌گردد، فإنّ الردع به آن بر می‌گردد «و لم

يقنعوا به آن ردع» «فإذا بين الامام عليه السلام مخالفته للسيرة لأمثال زرارٍ و محمد بن مسلم و أمرهم بأن يُبلّغوا الشيعة (يا) يبلغوا الشيعة (أبلغ يُبلِّغ) ذلك في الكوفة و غيرها من مواطنهم (از وطن هایشان) فلا داعي عادٍ لأن يرجع الشيعة الى الإمام عليه السلام ثانياً و يسألوا عن صحِّ ما وصل اليهم من طريق أمثال زرارٍ و محمد بن مسلم من الثقات المعتمدين. هب أنَّ الداعي للسؤال عن ذلك كان موجوداً الا أنَّ السؤال عن الإمام عليه السلام لم يكن متيسراً في جميع الأوقات» حالا فرض می‌کنیم، «هب» یعنی لو قُرِضَ، «أنَّ الداعي للسؤال عن ذلك» انگیزه برای سؤال موجود بوده است الان اینکه الان در دسترس امام نیست که بیایند سؤال کنند، اینجا در ایران زندگی می‌کنند و مسافرت کردن‌ها که آسان نبوده است که حالا بلند شو از اینجا برو کوفه برو مدینه سؤال کن، اینطور نبوده است که، خب می‌پذیرفتند. «لم يكن متيسراً في جميع الأوقات و من الممكن أنَّ الردع وصل إليهم في ظروف غير مساعدٍ» ممکن است که ردعی که از سمت شارع صادر شده است واصل شده باشد به متشترعه در یک ظروف غیر مساعدی برای طرح سؤال. مثل همین سؤالی که موسی ابن جعفر علیه السلام از ایشان نقل شده است که فرمودند این کار درست نیست، ایشان هم زندان است چهارده سال ... چطور بروند سؤال کنند از موسی ابن جعفر؟ خب نمی‌توانند سؤال کنند، سؤال هم دلشان می‌خواهد اما راه ندارد، خب نمی‌روند سؤال کنند.

س: در مورد یک مسائل ساده شرعی که مثلاً خیلی بین بوده است؟؟؟ در این مسأله‌ای که کاملاً مخالف سیره عقلا است نمی‌رود؟؟؟

ج: آنجا اصل مطلب، اینجا وَصَلَ إِلَيْهِ، حالا دومرتبه برود سؤال کند؟ آنجا چون لم يصل اليه بوده است، می‌گذاشته روی سرش برود اصل مسأله را سؤال کند. اینجا وصل إِلَيْهِ، آدم ثقه شش آتش به او رسیده است که امام اینطور فرموده است، خب حالا دیگر برای چه؟

س:؟؟؟

ج: برای اینکه آدم ثقه درستی است، مثل همه جاهای دیگر، سیره خودشان هم بر همین است.

س:؟؟؟

ج: آن چون خلاف عقل بود، نه خلاف سیره، آن به نظرش خلاف عقل بود. چون خلاف عقل بود دیه سه انگشت بود انقدر، چهارتا که شد کمتر می‌شود، این خلاف عقل است، به نظرش می‌آمد که خلاف عقل است اما جایی که خلاف عقل نباشد آنجا این سیره را قبول ندارد.

س:؟؟؟

ج: سیره عقلا با عقل من السرا الى الثريا با هم فاصله دارند.

س: کثرت سؤال چطور با اعلام موقف یکی دو تا متصور است؟؟؟

ج: اجازه بفرمایید.

«و من الممكن أنَّ الردع وصل إليهم في ظروف غير مساعدٍ، فاکتفوا» چون اینطور بوده

است «فاكتفوا بما وصل اليهم من الردع بعد أن كان صالحاً» بعد از اینکه آن ردع صلاحیت برای موقف امام علیه السلام داشته است «بعد أن كان صالحاً لبيان موقف الإمام عليه السلام و حجّ علیهم» فرض این است که خبر ثقه‌ای حجّت است، عقلاء در خبر ثقه به چنین شرطی در خبر ثقه نفرموده است که به شرط اینکه مخالف ثقه نباشد، چنین قیدی در باب خبر واحد که نیست.

«نعم من الممكن أن يورث وصول الردع البلبلة و التذبذب أحياناً و بالنسبة الى بعض المتشرّعة» البته ما این را انکار نمی‌کنیم که یک مواردی به خاطر یک خصوصیتی ممکن است یک تذبذب و بلبله‌ای ایجاد بشود و کثرت سؤال بشود اما اینطور نیست که در همه جا که سیره‌های عمیق گسترده است اینطور باشد. اتفاقاً مثلاً در مواردی که خود عقلاء هم می‌گویند این چه کاری است؟! درست است که همگانی است اما می‌گوید چه کاری است.

مثلاً الان این سیره‌هایی که در عروسی‌ها است، در وفات‌ها است، خیلی‌ها هم سیره از روی رودربایستی و اینکه تحقیر نشوند و ... خودشان را ملزم می‌دانند به انجام دادنش در حالی که نفسشان می‌گوید خدا کند یک کسی بیاید اینها را براندازد.

س: ???

ج: اگر بود، هست. خیلی از این سیره‌ها هست که اگر الان کسی بمیرد و هیچ ختم برایش نگیرند می‌گویند چیست؟ می‌گویند اینها بی اعتنائی است، می‌گویند می‌نشان را تحقیر کردند. سوّم بگیر، هفتم بگیر، چهلم بگیر، سال بگیر و ... مردم می‌گویند حالا مثلاً یعنی چه؟ شاید خیلی‌ها هم بگویند کاش می‌شد که این ور می‌افتاد، اطعام‌های میلیونی دادن و ... اینها کاش ور بیافتد، بیچاره حالا مرده است یک زحمتی هم دارد، حالا باید برود قرض کند ... در اسلام عکسش گفته شده است که مردم باید عزاداران را اطعام کنند، اما الان عکسش شده است و عزاداران باید مردم را اطعام کنند، اینطور شده است دیگر الان. خب این چرا؟ به خصوص اینجا. اصلاً راسخه هم باشد و خیلی‌ها هم به دنبال این کارها هستند، اما می‌گوید چرا؟ حالا از شارع می‌رسد، امام صادق می‌فرماید حرام است، می‌گوید الحمدلله.

اما یک مواردی است که ممکن است بله این را قبول داریم. پس بنابراین نمی‌شود گفت مطلقاً همه جا، جا به جاهایی ممکن است، فقیه باید آنها را مورد به مورد حساب کند.

س: ???

ج: فی الجمله در آنجاها اگر در فقه جایی بود بله.

«نعم من الممكن أن يورث وصول الردع البلبلة و التذبذب أحياناً» آن مثال‌هایی که من می‌زدم برای این بود که چاشنی را اضافه کنیم. آنجا آن مثال‌ها همینطور بود، آن در مقام تثبیت آن مطلب بود و الاً بله این اشکال را دارد.

«نعم من الممكن أن يورث وصول الردع البلبلة و التذبذب أحياناً» یک موقع‌هایی، یک وقت‌هایی، ممکن است نادراً اینطور بشود «و بالنسبة» آن هم نه همه متشرّعه «إلى بعض المتشرّعة» که خیلی به آن سیره عقیده مند است که بعید است شارع چنین حرفی بزند؟؟ «فيكثروا السؤال من الإمام عليه السلام» آنها ممکن است «إذا أن ذلك لم يكن

بنحو قضیه کلیّ کی یُنتج من عدم انعکاسه فی الأخبار عدم تحقّق الردع. و من هنا تری أنّ الفقهاء یفتون فی غیر واحد من المسائل الفقهیّ علی خلاف السیر العقلائیّ بمجرّد وصول ما یخالفها» یک روایت هم که به دستشان برسد بر خلاف سیره عقلائی فتوا می‌دهند، مثل چه مثالی؟ مثل این مثال که «مثل ما ورد فی خیار الحیوان» در عرف عقلاء عالم حیوان خریدن با چیزهای دیگر خریدن، با خانه خریدن و فرش خریدن و چیزهای دیگر خریدن فرق می‌کند؟ همه می‌گویند خیار ندارد مگر موارد خاصّی، خیار عیبی باشد که بعداً ببینند معیوب است، بعد ببینند مغیون هستند، شرط کرده باشند، اینها بله اما همینطور هیچ چیزی نبوده است بگویند تا سه روز خیار دارید، اصلاً سیره عقلاء بر خلاف این است، اما شارع گفته است چه؟ فرموده است در باب خیار فرموده است ثلاثاً آیّام، این روایت تنها یک روایت است از امام رضا سلام الله علیه، «صاحب الحیوان بالخیار ثلاثاً آیّام»

(این الان یادم آمد که این روایتی بود که ایشا متذکّر شده اند، ما خیار حیوان را در بحث خیارات خدمت مرحوم آقای حائری بودیم، ایشان خواستند این روایت را بگویند که «صاحب الحیوان بالخیار ثلاثاً آیّام» چون نام حضرت رضا علیه السلام، قال الرّضا علیه السلام یا سألت عن الرّضا، ایشان به حدّی علاقمند به حضرت رضا علیه السلام بودند 75 بار مشرّف شده بودند و هر بار هم یک قصیده‌ای برای حضرت گفتند و بعضی از قصائدشان را هم من دیده ام، هر بار که مشرّف شده اند یک قصیده‌ای برای حضرت گفته اند. واله امام رضا بود، تا رسید به اینجا در درس رضوان الله علیه گفت عن الرّضا بغض گلویش را گرفت و حالت بکاء به او دست داد و این هم دیگر آخرین درس‌های ایشان بود و یعنی از همین خیار حیوان هم بیرون نیامد ایشان و به رحمت خدا رفت.)

خب می‌گویند بله مثل «ما ورد فی خیار الحیوان الذی هو علی خلاف السیر» علی لزوم الاشتراء» سیره بر این است که هر اشترائی لازم است و حقّ فسخ ندارد مشتری الاّ یک موارد ویزه‌ای که گفتم عیب باشد، مغیون شده باشد، شرط کرده باشد. «حتّی فی اشتراء الحیوان، و لا یلاحظون» خب فقهاء اینجا فتوا می‌دهند که خیار حیوان ثابت است با اینکه یک روایت دارد «و لا یلاحظون (فقهاء) أنّ کثر السّؤال عن حکم ذلک انعکست فی الأخبار أم لا» می‌گویند اگر اینطور بود باید بعد از حضرت رضا که این را فرمودند هزارها سؤال شده باشد و حضرت جواب داده باشند و ائمه بعد گفته باشند، در زمان غیبت صغری مردم نامه نوشته باشند به واسطه وکلای حضرت و ... چنین چیزی را ملاحظه نمی‌کنند، می‌گویند خب روایت معتبر دالّ بر این مسأله است خلاف سیره هم باشد. «فهذا التقریب غیر تامّ بالجمله (نه فی الجمله)» این تقریب بالجمله بگویم همه جا چه سیره‌ها اینطور باشند چه آنطور نه، اگر یک جای خاصّ ویزه‌ای یک خصوصیتی داشت که ملازمه داشت خب دالّ؟؟؟ عن ذلک، اما اینکه اینجا بگویم همه جا اینطور است نه.

فتحصّل ممّا ذکرنا که سه تقریب بنا شد داشته باشیم:

التّقریب الأوّل که کثرت فرمایشات ائمه را داشته باشیم، این اشکال دارد بر مبنای کسی که می‌خواهد فقط اعلام موقف کند و نمی‌خواهد اجراء تکلیف حکم کند.

بیان دوّم که چون موضوع اینچینی است لازمه اش کثرت سؤال از طرف مردم است و متشّرعه است و این باید باقی بماند این هم اشکالش این است که الان گفتیم.

آن بیان تلفیق بین البیانین که آن کثرت است این هم کثرت پس ... وقتی آن باطل شد این هم باطل شد بیان سوّم هم باطل می‌شود، پس بنابراین نتیجه این شد که این راه فی

الجملة به درد می خورد نه بالجملة.

و صلى الله على سيدنا محمدٍ و آله الطاهرين.